

منشأ ضرب المثل «نوشدارو بعد از مرگ سهراب»

ابوالفضل خطیبی

گویا کهن‌ترین منبعی که در آن به این ضرب‌المثل اشاره شده، دیوان اثیرالدین اخسیکتی (ص ۴۲۲) شاعر قرن ششم هجری است که البته در آن به نام سهراب اشاره نشده است:

بکوش آنکه پس از گفتِ وی جگر نکنی

که نوشدارو بعد از اجل ندارد سود

پس از آن در الهی‌نامه عطار نیشابوری (ص ۲۴۵):

اگرچه روستم را دل بپژمرد چه سود از نوشدارو چون پسر مرد

در کتاب طوطی‌نامه (یا جواهرالاسمار، + ثغری، ص ۴۳۲) هم بیت زیر آمده است:

وقتِ هر چیز نگه دار که نافع نبود

نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهی

همین‌طور در دیوان ابن‌یمین فریومدی (ص ۳۲۱):

نوشدارو چه سود خواهد داشت چون شد از مُلکِ زندگی سهراب

در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل نوشدارو بیتی از انوری شاعر قرن ششم هجری درج شده است، ولی در دیوان چاپی شاعر این بیت نیست:

بعد ازین لطف تو با ما به چه ماند دانی؟

نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند

همه می‌دانند که این ضرب‌المثل معروف ریشه در داستان رستم و سهراب دارد و هم در امثال و حکم دهخدا و هم در کتابهای مربوط به ریشهٔ تاریخی ضرب‌المثل‌های فارسی به این نکته اشاره شده است. اما آنانی که پایان این داستان را در شاهنامه نیک به یاد دارند می‌دانند که اصلاً نوشدارویی به سهراب نرسید که دیر برسد. رستم پس از آنکه پهلوی پور جوان را با خنجر می‌دزد، گودرز را نزد کاووس می‌فرستد تا برای درمان زخم سهراب نوشدارو بفرستد، ولی کاووس از این کار سر‌بازمی‌زند و گودرز دست‌خالی رهسپار میدانگاه می‌شود و به رستم می‌گوید بهتر است خودت به کاخ کاووس بروی و با درفشان کردن جان تاریک پادشاه، نوشدارو را از او بگیری:

بفرمود رستم که تا پیشکار	یکی جامه افگند بر جویبار
جوان را برآن جامهٔ زرنگار	بخوابید و آمد بر شه‌ریار
گو پیلتن سر سوی راه کرد	کس آمد پیشش زود آگاه کرد
که سهراب شد زین جهان فراخ	همی از تو تابوت خواهد، نه کاخ

(فردوسی، ج ۱، ص ۱۹۲)

بنابراین رستم و گودرز در گرفتن نوشدارو از کاووس توفیقی نمی‌یابند. شاید این‌گونه تصور شود که ضرب‌المثل مذکور ریشه در دو بیت آخر دارد که پس از مرگ سهراب فرستاده به رستم پیام می‌دهد که سهراب مرده و از این رو رفتن تو به کاخ

پادشاه و آوردن نوشدارو فایده‌ای ندارد، اما به نظر نگارنده این ضرب‌المثل برگرفته از روایت‌های مردمی از داستان رستم و سهراب است که در آنها بخش پایانی داستان با آنچه در شاهنامه آمده کاملاً متفاوت است. در این روایات که نقالان سالیان دراز آن را سینه به سینه نقل کرده‌اند، رستم خود به کاخ کاووس می‌رود و با نوشدارو بازی‌گردد، ولی زمانی به بالین سهراب می‌رسد که او مرده است. در زیر چند روایت را از کتاب مردم و شاهنامه که زنده‌یاد انجوی شیرازی گرد آورده است، می‌آوریم:

... رستم خشمگین شد و به سراغ کیکاووس آمد که او را بکشد. شاه که از خشم رستم خبردار شد، نوشدارو فرستاد، ولی نوشدارو دیر رسید. (انجوی شیرازی، ج ۲، ص ۱۲۸)

... رستم خشمگین می‌شود و به طرف بارگاه حرکت می‌کند. خبر به کیکاووس می‌دهند که رستم خشمگین شده و به طرف تو می‌آید. کیکاووس از درِ حرمسرا فرار می‌کند و رستم وارد کاخ می‌شود. موقعی که می‌بیند از کاووس خبری نیست، دارو را برمی‌دارد و به طرف سهراب می‌رود اما متأسفانه دیر می‌رسد. منجم می‌آید و می‌گوید که کار از کار گذشته است. (همان، ص ۱۲۹)

... از آن طرف مرهم زخم را برای رستم آوردند. دید پس از دست دادن سهراب مرهم زخم رسید، خشمناک شد، سینه چاک زد، موی سر کند و بر سر و سینه زد و گفت بعد از مرگ سهراب نوشدارو آوردی؟! خنجر کشید و آورنده مرهم را کشت. (همان، ص ۱۳۱)

... فهمید پسر خودش هست، هی بر سر زد و زاری کرد و سراغ بیهوش‌دارو فرستاد، ولی تا رسید سهراب از بین رفته بود. (همان، ص ۱۳۲)

مرشد عباس زیریری (ص ۳۵۳)، نقال نامدار اصفهانی نخست این بخش را مطابق شاهنامه نقل می‌کند، ولی پس از آن می‌گوید رستم چون برای آوردن نوشدارو پا در

رکاب شد، سهراب به هوش آمد و رستم را خواست. رستم بازگشت و دوباره گودرز را برای گرفتن نوشدارو به درگاه کاووس فرستاد:

«گویند گودرز در این مرتبه نوشدارو را آورد که سهراب داعی حق را لیبیک گفته بود».

منابع

- اخسیکتی، اثیرالدین (۱۳۳۷)، دیوان، به کوشش رکن‌الدین همایون فرّخ، رودکی، تهران.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، فردوسی‌نامه، مردم و شاهنامه، تهران.
- ثغری، عماد بن محمد، (۱۳۵۲)، طوطی‌نامه یا جواهر الاسمار، به کوشش شمس‌الدین آل‌احمد، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- زریری، مرشدعباس (۱۳۶۹)، داستان رستم و سهراب، به کوشش جلیل دوستخواه، توس، تهران.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۵۹)، الهی‌نامه، به کوشش هلموت ریتز، توس، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- فریومدی، ابن یمین (۱۳۴۴)، دیوان، به کوشش حسینعلی باستانی راد، سنایی، تهران.

